

درباره اهمیت طلا اکنون و پس از پیروزی کامل سوسیالیسم^۱

نوشته: نین

بهترین شیوه برگزاری جشن سالگرد انقلاب کبیر عبارت است از تمرکز تمام دقت و توجه بر روی مسایل حل نشده‌ی این انقلاب. چنین شیوه برگزاری جشن انقلاب، به ویژه در مواردی، به جا و ضروری است. یک سلسله مسایل اساسی، که انقلاب هنوز آنها را حل نکرده، موجود است و حل این مسایل مستلزم فرا گرفتن یک نکته تازه است (از نقطه نظر آنچه که انقلاب تاکنون انجام داده است).

نکته تازه در لحظه کنونی برای انقلاب ما عبارت است از لزوم توسل به شیوه عمل «اصلاح طلبانه»، تدریج کارانه، احتیاط آمیز و پر پیچ و خم در مسایل اساسی ساختمان اقتصادی. این «تازگی» موجب پیدایش یک رشته مسایل، یک سلسله بهت و حیرتها و تردیدهایی خواه در زمینه‌ی نظری و خواه در زمینه‌ی عملی، میشود.

مسئله نظری: آیا انتقال به عملیات فوق العاده «اصلاح طلبانه»، که پس از یک سلسله عملیات فوق العاده انقلابی در وضعیت سیرعمومی ظفرنمون تمامی انقلاب در همان عرصه انجام گرفت، را به چه چیزی باید تعبیر نمود؟ آیا در اینجا «عدول از مواضع»، «اعتراف به ورشکستگی» یا چیزی نظیر آن در میان نیست؟ البته دشمنان ما، از ارتجاعیون نوع فئودال گرفته تا منشویک ها و دیگر شوالیه های انترناسیونال دو و نیم، میگویند چنین چیزی در میان هست. آنها دشمن ما نبودند اگر به هر بهانه و یا بدون هیچ گونه بهانه‌ای این قبیل مطالب را جار نمیزدند. وحدت رقت انگیز کلیه احزاب - از فئودالها گرفته تا منشویکها - در این باب فقط یک بار دیگر ثابت میکند که همه این احزاب در مقابل انقلاب پرولتری واقعاً «یک توده ارتجاعی واحدی» را تشکیل میدهند (برای توضیح باید بگوییم این مطلبی است که انگلس در نامه های خود به ببل در سالهای ۱۸۷۵ و ۱۸۸۴ پیش بینی کرده است)

ولی بین دوستان هم برخی «بهت و حیرتها» مشاهده میشود.

صنایع بزرگ را احیاء کنیم و بین این صنایع و زراعت کوچک دهقانی یک مبادله‌ی مستقیم محصولات برقرار ساخته و به اجتماعی شدن این زراعت کمک نماییم. برای احیاء صنایع بزرگ از دهقانان مقدار معینی خواربار و مواد خام از طریق أخذ مازاد، وام بگیریم. این است نقشه ای که (یا اسلوب یا سیستمی که) ما بیش از سه سال، یعنی تا بهار سال ۱۹۲۱، اجرا کرده‌ایم. این یک برخورد انقلابی بود به مسئله‌ی انهدام مستقیم و کامل رژیم کهنه به منظور تعویض آن با شکل اجتماعی - اقتصادی نوین.

از بهار سال ۱۹۲۱ ما داریم به جای این شیوه‌ی برخورد یا نقشه یا اسلوب و یا سیستم عمل، چیز دیگری را که به کلی غیر از آن است یعنی شیوه اصلاح طلبی، قرار میدهیم (هنوز «قرار

۱ - در تاریخ ۶ و ۷ نوامبر سال ۱۹۲۱ در شماره ۲۵۱ روزنامه «پراودا» به امضاء ن. نین به چاپ رسید.

نداده ایم» و فقط «داریم قرار می‌دهیم» و ضمناً کاملاً هم به این موضوع پی نبرده ایم) بدین معنی که: شکل اقتصادی - اجتماعی کهنه، بازرگانی اقتصاد کوچک، کارفرمایی کوچک سرمایه داری را منهدم نمیکنیم، بلکه بازرگانی، کارفرمایی کوچک سرمایه‌داری را رونق می‌دهیم. در حالی که با احتیاط و تدریجاً بر آنها مسلط می‌شویم یا آنکه امکان می‌یابیم آنها را تنها در حدودی که رونق می‌یابند تابع نظم و ترتیب دولتی نماییم.

این به کلی یک برخورد دیگری است نسبت به اجرای وظایف. این برخورد، در قیاس با برخورد انقلابی سابق، اصلاح طلبانه است (انقلاب عبارت است از آن چنان دگرگون ساختنی که کهنه را در نکات کاملاً اساسی و قاطع منهدم می‌سازد و این طور نیست که کهنه را با احتیاط و به کندی و تدریجاً و با کوشش در این که هر چه کمتر منهدم گردد، تغییر دهد).

حال این سؤال پیش می‌آید: اگر شما پس از آزمون شیوه‌های انقلابی عدم توفیق آن را تصدیق کردید و به شیوه‌ی اصلاح طلبانه پرداختید، آیا این ثابت نمیکند که شما اصولاً انقلاب را عملی اشتباه اعلام میدارید؟ آیا این ثابت نمی‌کند که کار را اصولاً نمی‌بایست از انقلاب آغاز کرد و میبایست از اصلاح آغاز نموده و به اصلاح هم اکتفا ورزید؟

این استنتاجی است که منشویکها و نظایر آنها میکنند. ولی این استنتاج عبارت است از یک سفسطه و صاف و ساده حقه بازی سیاستمداران باتجربه و یا روش کودکانه‌ای است از طرف کسانی که از سیاست چیزی نمیدانند. برای یک انقلابی واقعی بزرگترین خطر - و شاید هم یگانه خطر - عبارت است از اغراق در انقلابی‌گری و فراموش کردن حدود و شرایط به کار بردن بجا و موفقیت آمیز شیوه‌های انقلابی، انقلابیون واقعی بیش از هر چیز در آن مواردی بر سر این کار گردن خود را می‌شکستند و با ناکامی مواجه می‌شدند که شروع می‌کردند «انقلاب» را با حرف درشت بنویسند و «انقلاب» را به چیز تقریباً الهی مبدل کنند و به گجی دچار شوند و استعداد درک و سنجش و تشخیص هر چه خونسردانه‌تر و هوشیارانه‌تر این نکته را از دست بدهند که در چه لحظه و در چه شرایطی و در چه رشته‌ای از عمل باید توانست به شیوه انقلابی رفتار کرد و در چه لحظه و در چه شرایطی و در چه رشته‌ای از عمل باید توانست به عملیات اصلاح طلبی پرداخت. انقلابیون واقعی فقط در صورتی فنا خواهند شد (نه به معنای شکست ظاهری بلکه به معنای عقیم ماندن باطنی کار آنها) و فنایشان هم حتمی خواهد بود که هوشیاری خود را از دست بدهند و خیال کنند که گویا انقلاب «کبیر ظفرنمون جهانی» حتماً می‌تواند و باید هر گونه مسئله‌ای را در کلیه شرایط و در تمامی شئون عمل، به شیوه انقلابی حل کند.

کسی که چنین «خیال کند» فنا شده است، زیرا در مسئله‌ای اساسی خیال سفیهانه‌ای کرده و در گیر و دار جنگ بی‌امان هم (انقلاب بی‌امان‌ترین جنگها است) کیفر سفاقت همانا شکست است.

از کجا برمی‌آید که انقلاب «کبیر ظفرنمون جهانی» می‌تواند و باید فقط شیوه‌های انقلابی به کار برد؟ از هیچ جا و این نظر، صاف و ساده و بدون تردید، نادرست است. و اگر از زمینه مارکسیسم عدول نوزیم نادرستی این نظر به خودی خود و بر اساس احکام صرفاً نظری واضح و روشن است. تجربه انقلاب ما نیز نادرستی این نظر را تأیید می‌کند. و اما از لحاظ نظری:

انگلس می گفت و درست هم می گفت که به هنگام انقلاب نیز مانند هر موقع دیگر مرتکب سفاهت می شوند. باید کوشید کمتر مرتکب این سفاهت شد و سفاهت مرتکب شده را سریع تر مرتفع کرد و با هوشیاری هر چه تمام تر متوجه بود که کدام مسایل را در چه مواقع می توان و کدام را نمی توان به شیوه های انقلابی حل کرد. تجربه خود ما : صلح برست به هیچ وجه نمونه یک عمل انقلابی نبوده بلکه عملی اصلاح طلبانه و حتی بدتر از اصلاح طلبی بود، زیرا عملی بود قهقرایی و حال آنکه اعمال اصلاح طلبی طبق قاعده کلی بطئی و محتاطانه و تدریجاً به جلو می رود و به قهقرا بر نمی گردد. صحت تاکتیک ما به هنگام انعقاد صلح برست اکنون چنان اثبات شده است و چنان بر همه روشن و مسلم است که دیگر لزومی ندارد در این زمینه سخن پردازی شود.

آنچه که کاملاً انجام یافته تنها کارهای بورژوا - دمکراتیک انقلاب ما است. و ما کاملاً محق هستیم که بدین امر ببالیم. کارهای پرولتاری و یا سوسیالیستی انقلاب عبارت است از سه نوع عمده :

۱. خروج انقلابی از جنگ جهانی امپریالیستی. افشاء و عقیم گذاردن کشتاری که توسط دو گروه جهانی درنده سرمایه داری به عمل می آید؛ این کار از طرف ما انجام گرفته است؛ تنها انقلاب در یک سلسله از کشورهای پیشرفته قادر خواهد بود این کار را از همه جوانب به پایان برساند.

۲. ایجاد نظام شوروی به عنوان شکل اجرائی دیکتاتوری پرولتاریا. تحول جهانی انجام گرفت. عصر نظام مجلسی بورژوا - دمکراتیک خاتمه یافته و فصل نوینی در تاریخ جهانی آغاز گردیده است: عصر دیکتاتوری پرولتاریا؛ تنها سلسله ای از کشورها می توانند نظام شوروی و انواع شکل های دیکتاتوری پرولتاریا را تکمیل نمایند و به انجام رسانند. در کشور ما در این زمینه کارهای انجام نیافته هنوز بسیار و بسیار زیاد است. ندیدن چنین وضعی خطای نابخشودنی است. هنوز بارها بر ما لازم خواهد آمد کارها را تکمیل کنیم ، اصلاح نماییم و از سر شروع کنیم. هر مرحله ای که ما در امر رشد نیروهای مولده و فرهنگ موفق شویم به جلو و به بالا برویم باید با تکمیل و اصلاح سیستم شوروی ما همراه باشد و ضمناً ما از جهت اقتصاد و فرهنگ در سطحی بسیار پایین هستیم. ما کارهای اصلاحی زیادی در پیش داریم و «ناراحت شدن» از این امر، منتهای نابخردی (و شاید از نابخردی هم بدتر) است.

۳. ساختمان اقتصادی ارکان نظام اقتصادی سوسیالیستی. در این رشته عمده ترین و اساسی ترین کار هنوز به پایان نرسیده است. و حال آنکه این واقعی ترین کار ما خواه از نقطه نظر اصولی و خواه از نقطه نظر عملی و خواه از نقطه نظر جمهوری اتحاد شوروی سوسیالیستی روسیه کنونی و خواه از نقطه نظر بین المللی است. و چون عمده ترین کارها در رئوس مسائل به پایان نرسیده است، باید همه توجه را بدان معطوف داشت. دشواری هم در اینجا عبارت است از شکل انتقال.

در آوریل سال ۱۹۱۸ من در رساله خود موسوم به «وظایف نوبتی حکومت شوروی» نوشتم: «انقلابی و یا هوادار سوسیالیسم و یا به‌طور کلی کمونیست بودن کافی نیست. باید توانست در هر لحظه آن حلقه خاصی از زنجیر را پیدا کرد که باید با تمام قوا بدان چسبید تا توانست تمامی زنجیر را نگاه داشت و موجبات دست یافتن به حلقه بعدی را به نحوی استوار فراهم ساخت، ضمناً طرز قرار گرفتن حلقه ها، شکل آنها و تسلسل آنها و تمایز آنها از یکدیگر در زنجیر تاریخی حوادث مانند زنجیر معمولی، که به دست آهنگر ساخته شده است، ساده و سر راست نیست»

در لحظه حاضر در آن رشته‌ای از کار که مورد بحث ما است یک چنین حلقه ای عبارت است از رونق دادن به بازرگانی داخلی در عین تنظیم (هدایت) صحیح آن از طرف دولت. بازرگانی آن «حلقه» ای است در زنجیر تاریخی حوادث، و در شکل‌های انتقالی ساختمان سوسیالیستی ما طی سالهای ۱۹۲۱-۱۹۲۲، که دولت پرولتاری ما، حزب رهنمون کمونیست ما باید « با تمام قوا بدان بچسبند». اگر ما همین حالا به حد کافی محکم به این حلقه « بچسبیم»، آنگاه در آینده نزدیک به‌طور حتم به تمامی زنجیر دست خواهیم یافت. در غیر این صورت نمیتوانیم به تمامی زنجیر دست یابیم و نخواهیم توانست بنیاد مناسب اجتماعی - اقتصادی سوسیالیستی را ایجاد کنیم.

اما این امر به نظر غریب می‌آید. کمونیسم و بازرگانی؟! گویی این مطلبی است نامربوط، نابخردانه و بعید. ولی اگر از نظر اقتصادی بیندیشیم فاصله این دو از فاصله بین کمونیسم و زراعت خرده دهقانی و پدرشاهی بیشتر نیست.

هنگامی که ما در مقیاس جهانی پیروز شویم، گمان من بر آن است که ما از طلا در خیابانهای چند شهر از بزرگترین شهرهای جهان مستراح عمومی درست خواهیم کرد. این «عادلانه ترین» و عبرت انگیزترین طرز استعمال طلا برای نسل هایی است که فراموش نکرده‌اند که چگونه دهها میلیون انسان را به‌خاطر طلا به خاک هلاکت افکندند و سی میلیون نفر را در «جنگ کبیر رهایی بخش» معلول ساختند، جنگ سالهای ۱۹۱۴-۱۹۱۸، جنگی به‌خاطر حل این مسئله خطیر که کدام صلح بدتر است: صلح برست یا صلح ورسای، و چه‌گونه برای خاطر همان طلا درصددند به‌طور حتم بیست میلیون نفر دیگر را به قتل رسانند و شصت میلیون نفر دیگر را در جنگی که شاید نزدیک به سال ۱۹۲۵ یا نزدیک به سال ۱۹۲۸، شاید بین ژاپن و آمریکا و شاید بین انگلستان و آمریکا یا به هر حال از این قبیل درگیرد، معلول سازند.

ولی هر قدر هم که استعمال طلا به نحو مذکور در فوق «عادلانه»، مفید و نوع‌دوستانه باشد باز می‌گوییم: یکی دو دهه دیگر هم با همین شدت و با همین کامیابی که در سالهای ۱۹۱۷-۱۹۲۱ کار کرده ایم، باید کار کرد. منتها در عرصه ای وسیع تر، تا بتوانیم به این مقصود برسیم. و اما حالا: باید در جمهوری اتحاد شوروی سوسیالیستی روسیه طلا را حفظ کرد، آن را گرانتر فروخت و کالاها را باید با آن ارزانتر خرید. هر که با گرگ هم سرا باشد زوزه گرگی اش روا باشد، و اما این‌که باید همه‌ی گرگان را چنان که درخور یک جامعه‌ی معقول انسانی است نابود ساخت، در این مورد ما به مصداق این ضرب‌المثل خردمندان روسی عمل خواهیم کرد: «هنگامی که عازم نبردی از خودستائی بپرهیز و زمانی خودستائی کن که از نبرد باز می‌گردد».

بازرگانی در صورتی ... در صورتی یگانه پیوند ممکن اقتصادی بین دهها میلیون کشاورز خرده پا و صنایع بزرگ است که در کنار این کشاورزان، صنایع ماشینی عالی بزرگ با شبکه ای از سیم های برق وجود داشته باشد، که بتواند از لحاظ قدرت فنی خود و از جهت «روبنای» سازمانی خود و پدیده های منضمه آن به کشاورزان خرده پا بهترین محصولات را به میزان فراوان و ارزان تر و سریع تر از سابق بدهد. این «در صورتی» در مقیاس جهانی هم اکنون اجرا شده و هم اکنون این شرط موجود است. ولی یک کشور تنها، ضمناً یکی از عقب مانده ترین کشورهای سرمایه داری که کوشیده است فوراً و مستقیماً ارتباط نوین بین صنایع و زراعت را عملاً مجری دارد و بدان جامه عمل پوشاند و آن را رو به راه کند، این کشور از عهدهی اجرای این وظیفه با «یورش» برنیامده و اکنون باید از عهدهی آن به کمک یک سلسله عملیات کند و تدریجی و محتاطانه و «محاصره ای» برآید.

قدرت دولتی پرولتری قادر است بر بازرگانی تسلط یابد و سمت معینی بدان بخشد و آن را در چارچوب معینی قرار دهد. یک مثال کوچک و بسیار کوچک: در دنباس یک رونق اقتصادی کوچک، هنوز بسیار کوچک ولی مسلماً یک رونق اقتصادی، قسمتی در پرتو ارتقاء بهره دهی کار در معادن بزرگ دولتی و قسمتی در پرتو اجاره دادن معادن کوچک دهقانی، آغاز شده است. قدرت دولتی پرولتاری بدین ترتیب به میزان اندکی (از نقطه نظر کشورهای پیشرفته بسیار ناچیز ولی با در نظر گرفتن فقر ما به میزانی نسبتاً محسوس) ذغالی اضافی به بهای تمام شده فرضاً ۱۰۰ درصد دریافت می دارد ولی به برخی از مؤسسات دولتی به ۱۲۰ درصد و به برخی از اشخاص خصوصی به ۱۴۰ درصد بهای تمام شده می فروشد (به عنوان جمله معترضه بگویم که این پیکره ها، اولاً از آن جهت که از ارقام دقیق خبر ندارم و ثانیاً از آن جهت که اگر هم از آن خبر می داشتیم عجالتاً در این جا آنها را منتشر نمی کردم، به کلی جنبه دلخواه دارد). این شبیه به آن است که ما شروع بدان کرده ایم که بر مبادله کالا بین صنایع و زراعت، اگر چه به میزان بسیار اندک هم باشد، تسلط یابیم، بر بازرگانی عمده فروشی تسلط یابیم و بر این وظیفه نیز مسلط شویم که به صنایع کوچک و عقب مانده موجود یا صنایع بزرگ ولی ناتوان و از هم پاشیده بچسبیم و بازرگانی را بر روی این پایه اقتصادی رونق بخشیم و کاری کنیم که دهقان عادی میانه حال (که خود از توده و نماینده توده ها و دارای روحیات خود به خودی است) این رونق اقتصادی را احساس نماید و ما از این امر برای کاری منظم تر، مصرانه تر، پردامنه تر و توفیق آمیزتر به منظور احیاء صنایع بزرگ استفاده نماییم.

خود را دستخوش «سوسیالیسم احساساتی» یا روحیات قدیمی روسی نیمه اربابی و نیمه رعیتی و پدرشاهی نکنیم که تحقیر بی شعورانه نسبت به بازرگانی از صفات ذاتی آن است. ما می توانیم و از آنجا که ضروری است ما باید از همه و هرگونه شکل های اقتصادی برای تحکیم ارتباط دهقانان با پرولتاریا، برای رونق فوری اقتصاد ملی در کشور ویران و زجر دیده، برای اعتلای صنایع، برای تسهیل اقدامات پردامنه تر و ژرف تر آتی نظیر برق رسانی، استفاده کنیم.

رابطه بین اصلاح و انقلاب را فقط مارکسیسم دقیقاً و صریحاً تعریف کرده است و ضمناً مارکس این رابطه را فقط از یک طرف می توانست مشاهده کند یعنی: در اوضاع و احوال قبل از نخستین

پیروزی کما بیش استوار و کما بیش طولانی پرولتاریا ولو در یک کشور. در چنین اوضاع و احوالی مبنای رابطه صحیح عبارت بود از این‌که: اصلاح محصول فرعی مبارزه طبقاتی انقلابی پرولتاریا است. برای سراسر جهان سرمایه داری این رابطه بنیاد تاکتیک انقلابی پرولتاریا و الفبایی است که پیشوایان خود فروخته انترناسیونال دوم و شوالیه های نیمه فضل فروش و نیمه کرشمه باز انترناسیونال دو و نیم آن را تحریف نموده و بر روی آن سایه می افکنند. پس از پیروزی پرولتاریا ولو در یک کشور در رابطه بین اصلاح و انقلاب چیز تازه ای پدید می شود. از لحاظ اصولی مطلب همان است که بود ولی از لحاظ شکل تغییری رخ می دهد که مارکس شخصاً نمی توانست پیش بینی کند ولی تنها بر اساس فلسفه و سیاست مارکسیسم می توان بدان پی برد. چرا ما توانستیم عقب نشینی برست را صحیحاً بکار ببریم؟ چون ما آن قدر جلو رفته بودیم که جایی برای عقب نشینی داشتیم. ما با سرعتی سرگیجه آور در عرض چند هفته از ۲۵ اکتبر ۱۹۱۷ تا صلح برست دولت شوروی را به پا داشتیم، به شیوه ای انقلابی از جنگ امپریالیستی خارج شدیم، انقلاب بورژوا - دمکراتیک را به پایان رساندیم، به نحوی که حتی حرکت قهقرایی عظیم هم (صلح برست) برای ما به هر جهت مواضع کافی باقی گذاشت تا از «تنفس» استفاده کنیم و پیروزمندانه علیه کلچاک، دنیکن، یودنیچ، پیلسودسکی و ورانگل به پیش رویم.

تا قبل از پیروزی پرولتاریا، اصلاح محصول فرعی مبارزه انقلابی طبقاتی است. پس از پیروزی، اصلاح (در حالی که در مقیاس جهانی همان «محصول فرعی» است) برای کشوری که در آن پیروزی به دست آمده است، علاوه بر این، عبارت می شود از یک تنفس ضروری و مشروع در مواردی که پس از استفاده حداکثر از آنها دیگر به عیان برای اجرای انقلابی فلان یا بهمان انتقال، قوا کافی نیستند. پیروزی چنان «ذخیره ای از قوا» به دست می دهد که حتی در صورت عقب نشینی اجباری هم چیزی باقی می ماند که انسان بتواند هم به مفهوم مادی و هم به مفهوم معنوی کلمه، خود را روی آن بند کند. به مفهوم مادی یعنی تفوق قوا به حد کافی حفظ می شود که دشمن نتواند ما را به طور قطعی درهم شکند. به مفهوم معنوی یعنی آن‌که امکان داده نمی شود روحیه ضعیف گردد و بی نظمی پدید آید و ضمناً قضاوت هوشیارانه درباره اوضاع و نشاط و استحکام روحی حفظ می شود و عقب نشینی به فرض بُعد مسافت آن هم باز به قاعده و اندازه انجام می گیرد و به قسمی انجام می یابد که بتوان آن را به موقع متوقف ساخت و بار دیگر به تعرض پرداخت.

ما به سوی سرمایه داری دولتی عقب نشینی کرده ایم. ولی ما قاعده و اندازه را در این عقب نشینی محفوظ داشته ایم. ما اکنون به جانب تنظیم دولتی بازرگانی عقب نشینی می کنیم. ولی ما اندازه را نگاه خواهیم داشت. علاماتی هست که پایان این عقب نشینی را نشان می دهد و نشان می دهد که در آینده ای که چندان دور نیست امکان متوقف ساختن این عقب نشینی وجود دارد. هر قدر آگاهانه تر و یک دلانه تر و با خرافات کمتری این عقب نشینی ضروری را انجام دهیم، همان قدر سریع تر می توانیم آن را متوقف سازیم و همان قدر پیشروی پیروزمندانه ما محکم تر و سریع تر و پرمنازه تر خواهد بود.